

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

بیکار پامیر

۰۱.۰۶.۰۹

نقش پاکستان در تراژیدی خونین افغانستان

(جلد دوم)

به ادامه گذشته

فصل سوم

طالبان در شمالی چه کردند!؟

طالبان وقتی به خاطر انفجار کوه توسط افراد (شورای نظار) ، از داخل شدن به دره پنجشیر نا امید شدند، به تصرف جبل السراج پرداخته شروع کردند به تهدید و تفتیش اهالی پروان ، کوهستان و جبل السراج و منازل و اماکن آنها . عقده ، غرور و تعصب قومی ، زبانی و مذهبی که در نهاد آنان جوش میزد ، اهالی مناطق متذکره را به نام " سقویان" ، " پیروان مسعود " ، " تاجیکان اقلیت " و " . . . " تحقیر ، دستگیر و مجازات نموده و بی باکانه به قتل می‌رسانیدند. چون هنوز در مناطق مذکور کاملاً مستقر نشده و استحکام نیافته بودند تا به ساختمان زندان های جدید پردازند، بنابراین، صد ها و هزار ها نفر پیر و جوان را که دستگیر میکردند ، آنان را به داخل کانتینر هایی حبس مینمودند که کلکین و پنجره نداشته در موسم گرما شدیداً گرم و در موقع سرما فوق العاده سرد بودند ، تعداد انبوهی از موسپیدان و جوانان کوهدامن ، کوهستان ، چهاریکار و جبل السراج را پس از دستگیری ، مانند گوسفند روی زمین خوابانیده گردن شان را بریدند. خانه های زیادی را تخریب کرده خرمن های بسیاری را به آتش کشیدند و حتا درختان مثمر و تاکستان های شمالی را ظالمانه قطع نمودند.

به اساس اظهارات شاهدان عینی ، در میان تفنگ به دستان طالبی ، صد ها تن مزدور خارجی (عربی ، پاکستانی ، چینی ، بنگله دیشی ، روسی و چینیایی) وجود داشتند که نه زبان دری میدانستند و نه پشتو ، مگر یک هدف مشترک عملیاتی را دنبال میکردند که آن عبارت از بر خورد شدیداً خصمانه، تهاجمی و قاتلانۀ علیه منطقه و اهالی آن بود. اینان در حقیقت ، به اساس تبلیغات مخالفانۀ قبلی و دستورات رهبران مذهبی و مقامات پاکستان ، با اقوام و ملیت های غیر پشتون میانه خوبی نداشته همه را بیگانه و غیرافغانی و " ازخارج آمده " میخواندند. مثلاً ، وزراء و منسوبین حکومت پاکستان مانند نواز شریف ، فاروق لغاری ، نصیر الله بابر، سردار آصف علی نواز، پرویز مشرف ، گوهر

ایوب و امثالهم ، در جریان سالهای ۱۹۹۲ تا ۲۰۰۱ میلادی رسماً و علناً اظهار داشتند که " تاجیکهای افغانستان دشمنان اصلی ما میباشند . "

این ، یک اظهار ساده و شوخی آمیز سیاست مداران پاکستانی نیست ، بلکه مفاهیم و مقاصد عمیقاً خطرناکی را در خود نهفته دارد. (فوتوی اسیران پاکستانی در دره پنجشیر)

نخستین مفهوم سیاسی این اظهار عبارت از اینست که دولتمردان پاکستان با همسویی دروغین و غدارانه با پشتون های افغانستان و دشمنی با سایر ملیت های این سر زمین ، به ویژه ، تاجیکان و هزاره ها ، میخواهند عمداً تقابل فکری ، زبانی و نژادی میان اقوام باهم برادر افغانستان ایجاد نمایند تا اگر این تقابل به تأمین اهداف سیاسی آنها در آینده منجر گردد. معنی و مفهوم دوم اینکه آنان با طرح این موضوع و دامن زدن به این اختلافات مصنوعی و استعماری آرزو دارند سنگ بنای منطقی تجزیه و تقسیم کشور را با دستان نا پاک خویش بگذارند. چنانکه در سالهای اخیر ، اصطلاح شمال و جنوب را به کرات نشخوار نموده به خورد رسانه های خبری داده بدین وسیله سعی کرده اند شمال را در برابر جنوب و عکس آن قرار دهند. ملحوظ سومی هم اینست که چون تاجیکان شمال کابل به اساس بیان تاریخ ، نظر به نزدیکی بیشتر به پایتخت و یا اقتضای فطری شان در دوران مقاومت های ملی علیه استعمارگران انگریز ، زودتر و فعالتر از سایر نقاط در کنار مردم کابل به پاخاسته اند و چون پاکستان ساخته و پرداخته دست استعمار انگریز در منطقه بوده رهبران آن همان نقش استعماری را به جای انگلیسها ایفا مینمایند و نیز با فهم دقیق این موضوع که طراح اصلی پروژه " طالبان " انتلجنت سرویس میباشند ، بنابراین ، همان دشمنی های تاریخی را زنده ساخته یکبار دیگر میخواهند ساکنان سرزمین شمالی را مجازات نمایند، مجازاتی که در گذشته ها نیز صورت گرفته و نمونه بر جسته ی آن هم در سالهای (۱۹۲۹-۱۹۳۰ میلادی) پس از هجوم افراد مسلح قبایل آنسوی خط تحمیلی " دیورند" به قیادت جنرال نادر ثبت تاریخ میهن ما گردیده است. (فوتو های مربوط به کوچ دادن های اجباری مردم شمالی)

طالبان و جنگجویان عربی و عجمی همسنگر آنان، شهر های چهاریکار، جبل السراج، کلکان ، شکر دره ، استالف و نقاط دیگر کوه دامن و کوهستان را به کرات و با شدتی هر چه تمام تر بمباران نموده منازل زیادی را با ساکنان آن نا بود کردند و با گستانهای سر سبز و یگانه ممر اهالی مناطق مذکور را که اکثریت مطلق آن را دهقانها تشکیل میدهد، عمداً به آتش کشیده تعداد زیادی از زنان و دوشیزگان جوان را با عنف و کاملاً مغایر رسم انسانی و افغانی و اخلاقی با خود به قندهار ، ننگرهار و پاکستان بردند. ستمکاری این گروه در همان هفته نخست که به تعقیب نیرو های دولتی داخل ولایت پروان و کاپیسا شدند ، به حدی شدید و بی باکانه بود که بسیار زود منجر به قیام عمومی و اسارت و نابودی صدها تن آنان گردید .

قبل از آنکه روی قیام عمومی در پروان و کاپیسا و شکست طالبان در آن منطقه پردازیم ، خوب است ترجمه مقاله یک ژورنالیست امریکایی به نام (جان برنر) را در اینجا نقل کنیم که در شماره ی (۲۷) ماه اکتوبر ۱۹۹۶ م روزنامه معتبر نیویارک تایمز به چاپ رسیده و گویای روشنی از جنایات انجام شده در شمال کابل و به خصوص ، در محلی به نام (سرچشمه) میباشند :

"در یک مملکتی که اقلاً ده هزار قریه آن مورد بمبارد قرار گرفته و یا با راکت ویران گردیده و به آتش کشیده شده است ، بروز یک تراژیدی دیگر به شیوه (هاملت) بعضاً از توجه دور می ماند. برای صد ها هزار خانواده افغان که خانه و کاشانه خود را از دست داده اند، همچو ضایعات در عالم گمنامی ، تنها به درد های کهن شان درد دیگری می افزاید. "

جانانن ستیل خبر نگار روزنامه گاردین چاپ لندن نیز گزارشی در مورد به آتش کشیدن (سرچشمه) توسط طالبان دارد که به توجه رسا نیده میشود :

" بعضی قریه ها با پرتاب بمب و بعضی دیگر با فیر راکت به آتش کشیده می شوند و ویران میگردند. مرگ انسانها با آتش دردناکترین و تکانهنده ترین مرگهاست. قاتلین در جمع مردم و حشترده و متواری هجوم میبرند و همه چیز را در برابر چشم قربانیان خود می سوزانند و آتش می زنند. . (نازو) زنی در پهلوئی دخترک لزران و رنگ پریده اش فریاد میزند "همه چیز برباد رفت ...! غله ما سوخت ، خانه ما طعمه آتش گردید ، هست و بود زندگی مرا سوختاندند ، زاری میکنم ، التجا میکنم به آنها بگوئید به محل بود و باش مردم رعیت حمله نکنند." ، ویرانه ای از دیوار های گلی فرو ریخته ، دروازه های نیمه سوخته و کوچه های پر از دود و خاک به چشم می خورد. بمی که توسط طیاره طالبان پرتاب شد و منفجر گردید به تعداد بیست نفر را که اکثر شان اطفال بودند دیروز در شهر کلکان به کام مرگ سپرد. ولی هیچ حادثه ای فجیع تر و ظالمانه تر از طرز جزا و حمله ملیشای طالبان بر قریه (سرچشمه) نخواهد بود ! ، وقتی ما ناحیه را عبور میکنیم از جمله یکصد و بیست خانه تنها چار تای آن از سوختن و تخریب در امان مانده است . مردم قریه ، آنهایکه زنده مانده اند ذریعه یک وسیله نقلیه با کمی از مایحتاج خود به سمتی فرار میکنند . زنها و اطفال در داخل موتر و مرد ها در اطراف آن چسبیده و یا آویزان به نظر میخورند. وقتی موتر حامل ما از جوار یک عده مزدحم ساکنین قریه عبور کرد ، صحنه وحشتناک و تکان دهنده ای نمایان بود . هر یک از ما التجا می کردند تا آنچه را از خانه های برباد رفته شان باقی مانده است مشاهده کنیم. از جمله ، خیرالدین یک مرد ۶۵ ساله حکایت میکرد که دختر و سه نواسه او وقتی کشته شدند که طالبان قبل از حمله بر قریه ، راکت آتشبار را از بلندی های اطراف فیر کردند. خیرالدین چادری آبی رنگ خون آلود دختر خود را که قبل از کشته شدن در حال پوشیدن آن بود به ما نشان داد. همچنان بوت های پلاستیکی نواسه های مقتول خود را در دست داشت و در حالیکه بر خود میلرزید و ناله و گریه میکرد گفت :

من همه عزیزانم را دیروز به خاک سپردم. چنین معلوم شد قبل از وقوع این حادثه ، جنگ بین طالبان و قوای احمد شاه مسعود که میخواستند در قریه سر چشمه که زیاد تر ساکنین آن تاجیک بودند ، داخل شوند، آغاز یافت . بعد از عقب نشینی قوای مسعود، طالبان بر قریه حمله بردند و در حدود ۲۰ الی ۳۰ تن آنها نخست به خانه ها پترول پاشیدند و بعد همه را به آتش کشیدند. نظام الدین یکی دیگر از ساکنین سر چشمه بقایای گندم سوخته خود را که ذخیره یکساله اش بودند نشان داده گفت اگر ما عاملین این واقعه را معرفی کنیم ، طالبان ما را می کشند ، آیا آنها مسلمان های خوب هستند ؟ آنها تنها در گفتار خود را مسلمان خوب میگویند ، ولی خانه های ما را می سوزانند. یکی دیگر از همسایگان به نام نجم الدین یک ظرف فلزی را نشان داد که در بین آن مقداری خاکستر بود . او گفت : این خاکستر مانده از یک قرآن است . صدای پر از خشم و نفرین بر عاملین بود و فریاد میزد:

" ظالمان! ستمگران!" وی واضح ساخت که به طالبان ، آنهایکه خود را تطبیق کنندگان سر سخت شریعت و قوانین اسلام میدانند ، خطاب میکند :

"این کتاب خداوند است ! چرا شما چنین عمل را انجام میدهید ؟ شما میتوانید ما را به قتل برسانید ، ولی کتاب مقدس ما را نسوزانید ، ما به قرآن احترام میگذاریم ، قرآن کتاب خداوند است ." در اخیر نظام الدین گفت سر چشمه در زمان حملات و بمباردمان روسها سنگر محکم مجاهدین بود. ما چهل نفر عسکر روسی را در اینجا نابود کردیم ، ولی خانه های ما این چنین نسوخته بود !"

احمد ولی یکی از باشندگان ولایت پروان چمشدید خود را از یک صحنه تکان دهنده ناشی از اعمال طالبان چنین بیان داشت :

"به تاریخ ۲۴ اسد ۱۳۷۸ هجری شمسی از (فرزه) می آمدم و به منطقه (دکو) رسیدیم که دیدیم پاکستانی ها در منزل دوم یک خانه حدود ۱۵۵ طفل را جمع کرده و منزل پایین را آتش زده اند . شعله های آتش به طرف منزل دوم بالا می رود. اطفال چپ می کشیدند و این جانوران دور تر از خانه به تماشا نشسته و لذت می بردند ."

به تاریخ ۲۱ و ۲۲ ماه اسد ، تعدادی از خانواده های داغدار که با دست های خالی از مناطق خود جبرا فرار کرده بودند، از اعمال طالبان بعد از اشغال (قره باغ) و (استالف) اظهار داشتند که طالبان پسران جوان و مردان میانه سال را به گلوله بستند ، زنان و مردان پیر، اطفال و زنان جوان را با مویشی شان از خانه ها خارج نموده و منازل را با غله فرش و همه دار و ندار آنها را آتش زدند .

(علی) باشندده دیگری از ولایت پروان است که چمشدیدش را چنین بیان نمود

"روز سه شنبه ۱۲ اسد صبح غرض ادای نماز به طرف مسجد روان شدم . تعداد نمازگزاران خیلی کم بود. علت را جویا شدم ، دانستم که پسران جوان شب گذشته بعد از اشغال کاپیسا و کوهستان توسط طالبان ، منطقه را ترک گفتند . تصمیم گرفتیم که نزد قومندان طالبان که در لیسه میر مسجدی قرارگاه داشتند برویم تا بر خورد شان را در مقابل مردم محل بدانیم ، تعدادی از ریش سفیدان جمع شده و آماده رفتن شدیم . در جریان صحبت متوجه شدیم که دو متر مقابل دروازه مکتب متوقف شده و چند طالب از آن بیرون آمده با طالبان داخل مکتب گپ زدند. ما متوجه شدیم که از موتر ها خون چکیده و صدای ناله هم شنیده می شد . اینان زخمی های جنگ بودند. طالبان به ما دستور دادند که از سایه دیوار به طرف میدان فوتبال برویم . هنوز حرکت نکرده بودیم که تعداد دیگری از مردم از قریه های با کوخم ، قاضی خیل و غیره قریه های نزدیک ولسوالی کوهستان به سر کردگی مولوی عبدالحنان که دامادش در صفوف طالبان به نام مولوی عبیدالله است ، به ما پیوستند. طالبان بدون توجه به او آنان را با ما یکجا در زیر آفتاب گرم تابستان ایستاده نمودند. مولوی عبدالحنان نزد مشر طالبان رفت و از او خواست تا ریش سفیدان را رها کنند ولی طالبان فقط به خودش اجازه دادند که برود، مولوی قبول نکرد و دو باره به جمع ما آمد. بعد از چند ساعت مولوی عبیدالله با موتر کروزر شیک خود داخل لیسه شد و توجه اش را هفتاد نفر ریش سفید جلب کرد که زیر اشعه آفتاب سوزان با مولوی عبدالحنان ایستاده بودند. وی جویای احوال شد مولوی برایش گفت که ما زندانی هستیم . عبیدالله عصبانی شده و خطاب به مردم گفت :

"هموطنان محترم من از دیدن این وضع تکان خوردم و سخت نا راحت هستم . چون مسؤولان داخل این قرار گاه را نمی شناسم می روم با مقامات دیگر صحبت می کنم و از همین لحظه به خاطر نجات شما در تلاشم " وی از فرط قهر به موتر خود سوار نشده پیاده به طرف سرک عمومی به حرکت افتاد . یک ساعت بعد مولوی را از بین ما جدا کردند و بقیه را در یک قلعه در شمال غربی لیسه برده و نام نویسی نمودند و شام یک لاری پنجره دار را آورده و گرسنه و تشنه ما را به کابل فرستادند . ساعت ۸ صبح به قطعه گارد واقع خواجه بغرا رسیدیم و از آنجا به زندان پلچرخی منتقل شدیم . . . "